

# علیت از نظر هیوم

## و نقد آن با تمسک به اندیشه ابن سینا

دکتر فخری ملکی  
کارشناس حوزه حکمت و معارف، دکترای فلسفه غرب



می‌گوید: «همه این‌گونه استدلال‌های تجربی بر مشابَهتی که در بین اشیای طبیعی می‌یابیم بنا شده‌اند و از آن طریق است که تشویق می‌شویم اثراتی را شبیه به آن‌هایی که دریافته‌ایم انتظار داشته باشیم». (همان، ص ۴۳)

وقتی از هیوم می‌پرسند: چرا مشاهده پیوستگی دو شیء ما را به علیت رهنمون می‌کند و چرا از علل مشابه انتظار معلول‌های مشابه داریم؟ پاسخ او این است که ما قوه‌ای به نام تخیل داریم که از ویژگی عادت برخوردار است و قادر است امور تجربه نشده را بازسازی کند و به آینده تعمیم دهد. این کار قوه تخیل با ضرورت علی و معلولی اشتباه گرفته می‌شود. یعنی «هنگامی که دو پدیدار به طور دائم و تغییرناپذیر با یکدیگر اتصال دارند، در قوه تخیل آدمی چنان پیوندی می‌یابند که قوه تخیل بدون شک و تردید از یکی به دیگری گذر می‌کند». (هیوم، ۱۳۹۷، ص ۱۷۲)

لذا بهبوده است که بکوشیم بدون یاری مشاهده و تجربه علت یا معلولی را استنتاج کنیم. (هیوم، ۱۳۹۹، ص ۳۷) باید گفت که با توجه به مبنای حسی و تجربی اندیشه هیوم، سخن وی سخن درستی است و این مطلبی است که ابن‌سینا هفت قرن قبل از هیوم در مقاله اول الهیات شفا این‌گونه بیان کرده است:

«از حس چیزی جز تعاقب امور به دست نمی‌آید و وقتی دو چیز متعاقب هم بودند واجب نیست یکی علت برای دیگری باشد، و نباید بر این تأکید داشت که کثرت و تعدد حس و تجربه نفس را قانع می‌سازد، مگر با معرفت به اینکه این امور موجود در موارد متعدد دارای علتی طبیعی و اختیاری هستند». (ابن‌سینا، ۱۳۹۰، ص ۷-۶)

پس حس فقط همراهی و همزمانی دو شیء را نشان می‌دهد و نمی‌توان از این همراهی ضرورت علی و معلولی را نتیجه گرفت، مگر اینکه ترجمان تجربی اصل علیت را که «الاتفاق لا

رابطه علیت یا علت و معلول از قدیمی‌ترین مسائلی است که فکر بشر را به خود معطوف کرده و او را به اندیشیدن وا داشته است. حال سؤال این است که این رابطه چگونه رابطه‌ای است؟ آیا همانند رابطه پدر با پسر، رابطه تضایف، است. یا همانند رابطه اجزای یک ساعت با یکدیگر است که از رابطه نظم برخوردارند و یا...؟

با کمی دقت معلوم می‌شود که به‌طور کلی تأثیر و تأثراتی که موجودات عالم با هم دارند فرع بر وجود دو طرف رابطه است و روابط بعد از وجود به حساب می‌آید. اما رابطه علیت رابطه وجوددهندگی است، یعنی علت و معلول در اصل وجود با هم مرتبطند و هر رابطه دیگری فرع بر این رابطه است. با توجه به این ویژگی است که حکما رابطه علیت را اساسی‌ترین مبحث فلسفه دانسته و با این تعبیر کلی بیان می‌کنند که: «هر حادثه‌ای علتی دارد.»

این اصل که مبدأ تمام معارف بشری است اصلی است که طی قرن‌ها مورد قبول همه حکما بود و غالباً آن را یک اصل بدیهی می‌دانستند. اما در قرن هجدهم دیوید هیوم اسکاتلندی<sup>۱</sup> که به سنت تجربه‌گرایی تعلق دارد، منشأ این اصل را مورد کاوش قرار داد و اعلام کرد که این اصل فاقد ارزش معرفتی است. این موضوع مشغله فکری بسیاری از فلاسفه و حکما شد. هیوم معتقد بود که از تحلیل عناصر تجربه عنصر ضرورت به‌دست نمی‌آید؛ عنصر ضرورت به این معناست که همیشه علل مشابه معلول‌های مشابه دارند. هیوم می‌نویسد: «فرض کنید شیئی به یک نفر با توانایی‌ها و عقل طبیعی بسیار قوی عرضه شود؛ اگر آن شیء تماماً برای وی تازه باشد او با دقیق‌ترین وارسی خصوصیات محسوس‌اش هم قادر نخواهد بود هیچ‌یک از علت‌ها و معلول‌هایش را کشف کند. برای مثال نمی‌توان از مایع بودن و شفافیت آب، خفه‌کنندگی آن و یا از روشنایی و گرمای آتش، سوزاندگی آن را استنتاج کرد.» (هیوم، ۱۳۹۹، ص ۱۸) و نیز

به نظر ابن‌سینا نیز اصل حدوث همانند نظر هیوم نیازی به علیت ندارد. اما اگر معنای حادث را تحلیل و لوازم آن را استخراج کنیم به اثبات اصل علیت نائل شده‌ایم. این مطلبی است که هیوم از آن غافل است



یکون دائمیاً و لا اکثریاً» در امور طبیعی قائل شویم. بنابراین اصل علیت از نظر ابن‌سینا نیز مبنای حسی ندارد، بلکه این اصل مبنا و منشأ عقلی دارد و در فلسفه با برهان اثبات می‌شود. اما مطلب قابل تأمل این است که هیوم اصل علیت را از جهت منشأ عقلی نیز فاقد ارزش معرفتی معرفی می‌کند. هیوم در این خصوص دو پرسش مطرح می‌کند و سپس مباحث خود را برای رد منشأ عقلی اصل علیت در پاسخ به این دو پرسش بیان می‌نماید. دو پرسش او این است که:

اولاً، به چه دلیل ضروری می‌گوییم که هر چیزی که وجودش آغازی دارد، باید علتی داشته باشد؟ ثانیاً، چرا نتیجه می‌گیریم که علت‌های خاص باید بالضروره معلول‌های خاص داشته باشند؟ (Hume, 1888, p: 78)

به نظر هیوم این که می‌گوییم «هر موجودی که وجودش مسبوق به عدم باشد حتماً و بالضروره علتی دارد.» یا باید به بداهت و به‌طور بی‌واسطه دریافت کرده باشیم یا از طریق برهان و استدلال. سپس می‌گوید: ما به‌طور بدیهی و بی‌واسطه دریافت نمی‌کنیم که هر چیزی که آغاز زمانی داشته باشد حتماً نیاز به علت دارد، لذا یقین به این مبدأ به شهود دریافت نمی‌شود.

اما در مورد برهان ناپذیری، هیوم معتقد است ما چیزی را در یک آن معدوم و در آن دیگر موجود تصور می‌کنیم بدون آنکه تصور متمایزی از علتی داشته باشیم لذا جدایی بالفعل این موضوعات چندان ممکن است که مستلزم تناقض و محالی نیست». (Ibid, p:80)

استدلال هیوم را می‌توان این‌گونه بیان کرد که اگر این مبدأ که «تصور شیء حادث بدون علت محال است» یقینی است، باید تصور قضیهٔ مقابل آن مستلزم تناقض باشد، در حالی که می‌توان گفت «تصور شیء حادث بدون علت ممکن است» و به هیچ تناقض و محالی برخورد نکرد. لذا هرگز نمی‌توانیم در ذات و ساختار اجسام چنان نفوذ کنیم که اصل زیربنایی تأثیر دوسویهٔ آن‌ها را دریابیم. ما فقط با اتحاد دائم آن‌ها آشنا می‌شویم و ضرورت نیز از همان اتحاد دائم نشئت می‌گیرد». (هیوم، ۱۳۹۷، ص ۱۶۸)

با مراجعه به آثار ابن‌سینا درمی‌یابیم که به نظر ابن‌سینا نیز اصل حدوث همانند نظر هیوم نیازی به علیت ندارد. اما اگر معنای حادث را تحلیل و لوازم آن را استخراج کنیم به اثبات اصل علیت نائل شده‌ایم. این مطلبی است که هیوم از آن غافل است. لذا ابن‌سینا با تحلیل معنای حادث سه مفهوم از آن استخراج می‌کند: ۱. عدم ۲. وجود ۳. وجود بعد از عدم اینک

«هر حادثی محتاج علت است» به کدام‌یک از این سه مفهوم برمی‌گردد؟ آیا علیت به «عدم» تعلق می‌گیرد؟ پاسخ این است که عدم لاشیء است و تمایزی در عدم نیست، لذا متعلق فعل قرار نمی‌گیرد. آیا علیت به «وجود بعد از عدم» که صفت برای وجود است تعلق می‌گیرد؟ پاسخ این است که صفت بدون موصوف متعلق فعل قرار نمی‌گیرد. پس علیت به وجود تعلق می‌گیرد یعنی ماهیت وجود یک ویژگی دارد که آن را محتاج علت می‌کند.

پس از نظر ابن‌سینا «معنای حدوث چیزی جز وجود بعد از عدم نیست. پس یک وجود هست و یک وجود بعد از عدم هست و یک عدم قبلی جایز است وجود از این حیث که وجود این ماهیت است دارای علتی باشد؛ اما جایز نیست صفت این وجود یعنی وجود بعد از عدم بودن، دارای علتی باشد. یعنی شیء از این حیث که وجود آن به موجود بعد از عدم بودن موصوف است، در حقیقت دارای علت نیست بلکه از این حیث دارای علت است که ماهیت آن دارای وجودی است.» (ابن‌سینا، ۱۳۹۰ ص ۱۹۲) به عبارت دیگر، فاعل نه عدم قبلی آن را به آن داده است و نه وجود بعد از عدم آن را به آن داده است. فاعل فقط وجود آن را به آن داده است. (همان، ۱۹۰)

حال سؤال این است که: ویژگی ماهیت وجود چیست که آن را محتاج به علت می‌کند؟ پاسخ این است که ماهیت حدوث زمانی طوری است که می‌تواند باشد و می‌تواند نباشد، حال که به عرصهٔ هستی قدم نهاده و بود شده و در زمانی نبوده است نشان از این دارد که ضروری‌الوجود نیست و اکنون که موجود است ضروری‌العدم بودن آن نیز آشکار می‌شود. از اینجاست که از معنای حدوث به سلب‌الضرورتین در مقام ذات ماهیت (امکان ذاتی) منتهی می‌شویم و از امکان ذاتی موجودات، اصل علیت را اثبات می‌کنیم.

پس اگر ماهیتی تساوی‌اش نسبت به وجود و عدم به هم خورد و موجود و یا معدوم شد، براساس اصل امتناع ترجیح بلا مرجح، حتماً یک مرجحی و یک عاملی ماهیت را از نسبت تساوی خارج کرده است. آن عامل یا مرجح را علت می‌نامیم. لذا اگر هیوم به لوازم حدوث زمانی توجه و معنا و مفهوم حدوث را تحلیل می‌کرد اصل علیت را که بنیادی‌ترین اصل دانش بشری است بی‌اعتبار نمی‌دانست و بذر شکاکیت را در اذهان نمی‌افشانند.

#### پی‌نوشت

1. David Hume (1711-1771)

#### منابع

۱. ابن‌سینا، الشیخ‌الرئیس، الهیات شفا، ویرایش و ترجمهٔ ابراهیم دادجو، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۹۰.
۲. هیوم، دیوید، کاوشی در خصوص فهم بشری، ترجمهٔ کاوه لاجوردی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۹۹.
۳. هیوم، دیوید، رساله‌ای دربارهٔ طبیعت آدمی، ترجمه جلال پیکانی، تهران، نشر ققنوس، ۱۳۹۷.
4. David Hume, a Treatise of Human Nature, oxford at the Clarendon press, MDCCCLXXXVIII(1888)